

فرستاد شاید که وی چیزی داند که این رافع رساند کسی پیش وی
فرستادند تا دی رضی الله عنه فرمود که فلان هزار بر آنجا نید که نفع
خواهد رسانید باذن الله تعالی چون آن خبر مجلس متوکل آوردند
بعضی از حاضران استهزا کردند و بخندیدند فتح بن خاقان گفت که
بجز کردن زبانی نمی دارد آن هزار حاضر کردند و بر خواجه وی
نهادند پیشتر شد و آنچه در آن بود بیرون آمد و حضرت شای متوکل
بنا درش بردند هزار دینار در دست کرد و هم خود بر آن نهاد و بهادی
رضی الله عنه فرستاد و متوکل تمام شفا یافت چون ازین واقعه بگذرد
چند برآمد کسی سعایت کرد و با متوکل گفت که در خانه تادی مال بسیار
و سلاح بی شمارت متوکل سعید حاج را کتبی باید که نهم شب
سخن وی در آبی و آنچه از اموال و سلاح یا بی بگیری و ویرا باری
سعید حاج گفته است که نزد بانی با خود همراه برود و نهم شب تمام
وی با لارقیم و بدرجه ساری وی فرود آمد تا یک بودند آنستیم
کجای باید رفت ناگاه از درون سرای آواز تادی رضی الله عنه بر
آمد که ای سعید بجای خود باش تا شمع بیاورند چندان بر نیاید که
شمع آورند فرود آمد و پیش وی رقیم ویرا یافتیم خانه پیشین
در بر و کلاه پیشین بر سر و همچنان از حصیر زیر پای و ستون چوب
نشسته فرمود که خانه پیشت است در آئی سخنانها در آیدم از آنچه
گفته بودند هیچ یافتیم غیر از آن صرعه گم در متوکل بوی فرستاده بود

در همچنان

و همچنان بهم بود و کینه دیگر با آن و آن نیز سر بهم بود بعد از آن
تادی رضی الله عنه فرمود که این معطلی نیز پیشت است بین آنرا بالا
و آسم در زیر آن شمشیری بود در غلاف سحر را کتیم و پیش متوکل
برودم چون متوکل آن صرعه را بهم مآورد فرود دید از کینیت آن
استفسار کرد گفتند که آنرا در وقت رحمت تو نیزی کرده بود
متوکل فرمود که یک صرعه دیگر با آن ضم کردند و کینه شمشیر را نیز
بوی باز فرستاد و سعید حاج گفته است که آنها پیش وی برودم
شرفه کتیم یا سیدی بر هم بسیار دشوار بود که بی اذن بساری تود
آدم و لیکن ما مور بودم فرمود که وسیع علی الذین کفر و انی مغلوب
بیتظنون **و از آن جمله است** که چون متوکل ویرا از مدینه
به اقل طبلید و بستر نزدای رسید ویرا در منزلی فرود آوردند که آنرا
خان الصعاليکی گفتند و جایی ناخوش بود یکی از چنان وی که
ویرا علاج بن سعید نام بود بروی در آمد و گفت یا این رسول الله
جملت فداک این جاعت در سمرامور اخفا قدر و اطفا نور تو
ی خوا بند که ترا درین منزل پر وحشت فرود آورده اند فرمود که ای
این سعید تو هنوز درین مقامی پس بدست مبارک خود اشارت
کرد دیدم که باغنه های خرم و چوبه های روان و قصرهای جفا خیر است
حسان و ولان کاتیم اللؤلؤ المکنون ظاهر شد بر رخ غالب
شد فرمود که ای ابن سعید ما هر جا که هستیم این با ما است ما در